



# «هدیه های آسمان» را چگونه هدیه کنیم؟

گزارش سی و هفتمین نشست نقد آثار غیر تخیلی کودک و نوجوان

اشاره  
سی و هفتمین نشست  
نقد آثار غیر تخیلی  
کتاب ماه کودک و نوجوان  
عنوان «جایگاه کتابهای هدیه آسمان در  
برنامه درسی تعلیمات دینی»،  
چهارشنبه ۸۴/۱/۲۴،  
با حضور حمید باباوند  
برگزار شد.

محسن هجری: با نام خدا و سلام به دوستان.  
در ادامه مباحثی که در جلسه قبل، در مورد  
کتابهای تعلیمات دینی داشتیم، در این نشست  
تصمیم گرفتیم به جایگاه کتابهای هدیه های  
آسمان در کتابهای تعلیمات دینی بپردازیم.  
متأسفانه، آقای رحیمی از گروه مؤلفان کتابهای  
تعلیمات دینی، هنوز تشریف نیاورده اند. البته آقای  
باباوند هم کار مشترکی با آقای رحیمی در این زمینه  
داشتند که از آقای باباوند خواهش می کنیم مبحثی  
را که به صورت مشترک با آقای رحیمی کار کرده اند،  
در این جلسه مطرح بکنند. در این جلسه،  
می خواهیم درباره کتابهای هدیه های آسمان که  
به عنوان یک شیوه جدید برای آموزش مفاهیم  
دینی در نظام آموزش و پرورش به کار گرفته شده،  
بحث کنیم. آقای باباوند بفرمایید.  
باباوند: بسم الله الرحمن الرحيم. لازم است که

ابتدا به یک نکته کوچک اشاره کنم. من سالهاست  
که با آقای رحیمی دوست هستم، اما همکاری  
مشترک مان به این معنا نبوده که در تألیف  
کتابهای درسی دینی، کاری را با همدیگر انجام  
داده باشیم. شاید این هم نوعی از همکاری باشد،  
ولی حداقل در عرف به این همکاری نمی گویند. من  
از اولین دوره ای که این کتابها را دیدم، انتقاداتی  
داشتم که به صورت مکتوب یا شفاهی، به آقای  
رحیمی و سایر دوستان منتقل کرده ام و هنوز هم  
فکر می کنم جزو منتقدان این کتابها باشم. من،  
هم به کتابها علاقه دارم و هم احساس می کنم  
کارکردی که این کتابها دارند، باید فراتر از حدی  
باشد که فعلاً برای آن متصور هستیم.  
اول راجع به جایگاه دین و آموزش دینی در  
علم، به نظرم می آید که ما باید اشتراک نظر پیدا  
بکنیم و بعد درباره مبادی تربیت و مبانی تربیت



دینی با هم به توافق‌هایی برسیم. هم چنین، مختصری نقد و آسیب‌شناسی باید از وضعیت نظام آموزشی خودمان داشته باشیم و در آخر به راهکارهایی برسیم برای تغییر وضع موجود و نزدیک شدن به وضع مطلوب.

در تعریف دین، به اشکال مختلفی بحث شده که شاید معروف‌ترین و مهم‌ترین آن، تعریفی باشد که می‌گوید دین برنامه زندگی است و علامه بزرگوار، آقای آیت‌الله طباطبایی، در کتاب «شعبه در اسلام»، توضیحاتی می‌دهند که من آن چند جمله را از روی فرمایشات ایشان می‌خوانم:

«اعمالی که انسان در مسیر زندگی انجام می‌دهد تحت نظامی است که از آن تخطی نمی‌کند و در حقیقت از یک نقطه مشخصی سرچشمه می‌گیرد و آن این است که انسان می‌خواهد یک زندگی سعادت‌مندانه داشته باشد که در آن تا می‌تواند کامروا بوده و به خواسته و آرزوهای خود برسد و از این‌جاست که انسان پیوسته اعمال خود را با مقررات و قوانینی که به دلخواه خود وضع کرده یا از دیگران پذیرفته تطبیق می‌کند. قوانین و مقررات نامبرده که در زندگی انسان حکومت می‌کند به یک اعتقاد اساسی استوارند و آن تصویری است که انسان از جهان هستی که خود نیز جزئی از آن است، دارد.»

ایشان سپس به موضوع دیدگاه بت پرستان اشاره می‌کنند که همه چیز را در جهان طبیعت خلاصه می‌کنند و دیدگاه خداپرستان که خدا را فراتر از جهان طبیعت در نظر می‌گیرند و با درجات مختلف، به این خدای فراتر از طبیعت ایمان می‌آورند. مثلاً بعضی‌ها فقط به وجود خدا معتقد هستند و گروه دیگری به معاد خداوندی باور دارند که انسان باید در جهان پس از مرگ در برابر اعمالش پاسخگو باشد. علامه فقید محمد تقی جعفری، در کتاب «ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل» می‌نویسند: «ایده‌آل زندگی عبارت است از آبیاری و شکوفا کردن آرمان‌های زندگی، گذران از سرچشمه حیات تکاملی و انسان و جهان را در خود یافتن و شخصیت انسانی را در حرکت به سوی ابدیت به ثمر رسانیدن. زندگی ایده‌آل تکاپویی آگاهانه است. هر یک از مراحل زندگانی که در این تکاپو سپری شود، اشتیاق ورود به مرحله بعدی افزوده می‌شود. هر چه آگاهی و اشتیاق بیشتر شود، هماهنگی بین گذشته و آینده عالی‌تر خواهد شد. هر جامعه‌ای که بدین سان طعم زندگی را به افراد خود بچشاند، در اصیل‌ترین تمدن گام برمی‌دارد.»

اول، اجازه می‌خواهم اشاره داشته باشم به این که چرا ما به کتاب‌های دینی اشکال می‌گیریم. باور من این است که کتاب‌های دینی، اگر درست تدوین و تألیف شده باشند و درست آموزش داده شوند، قطعاً ما باید در جامعه حاصل و نتایج آن را ببینیم و اگر در

جامعه انفاقی افتاد یا چیزی دیدیم که فکر کردیم این بر می‌گردد به برخی کاستی‌ها در این آموزش دینی، باید برگردیم به مبادی آموزش‌مان و آن‌ها را اصلاح کنیم.

در اواخر سال ۸۱، سازمان ملی جوانان تقریباً برای اولین بار، آماری از وضعیت و نگرش جوانان ۱۴ تا ۲۹ ساله مراکز استان‌ها منتشر کرد. البته سال‌های قبل از آن هم نمونه‌هایی از این کار انجام شده بود، اما خیلی ناقص بود و این کار می‌شود گفت که کامل‌ترین کاری بود که سازمان انجام داد و در آن به مسائل مختلفی اشاره کرد. من بدون هیچ توضیح اضافی فقط اشاره‌ای می‌کنم به برخی از این آمارها که قطعاً در مبحث آموزش دینی و آسیب‌شناسی آن به ما کمک می‌کند. این کتاب به ما می‌گوید که دختران، به ترتیب به هنرمندان با ۳۹/۸ درصد، دانشمندان و فرهیختگان با ۲۴/۴ درصد، قهرمانان ورزشی با ۱۵/۴ درصد، روحانیون با ۶/۵ درصد، مدیران برجسته با ۳/۴ درصد علاقه دارند. درحالی که پسران، به ترتیب قهرمانان ورزشی را با ۳۸/۶ درصد، دانشمندان و فرهیختگان را با ۱۹/۴ درصد، هنرمندان را با ۱۷ درصد، روحانیون را با ۵/۷ درصد و مدیران برجسته را با ۴/۵ درصد در اولویت الگوهای خودشان قرار می‌دهند. خیلی ساده و شفاف است. می‌بینید که محبوبیت روحانیون ما در بین جوان‌ها، به نسبت قهرمانان ورزشی یا دانشمندان و هنرمندان، چقدر پایین است.

به مدیران برجسته هم اشاره‌ای می‌کنم. از این جهت که نگاه مخاطب ما به مدیر برجسته‌ای‌ست که در نظام اسلامی کار می‌کند، مدیر برجسته فلان کارخانه تولید، بلکه یک مدیر اسلامی و مدیریت اسلامی. می‌بینیم که محبوبیت این‌ها حتی کم‌تر از

**باباوند:**

**فکر می‌کنم همین آمارها**

**نشان می‌دهد که در عرصه**

**آموزش دین و مباحث دینی،**

**چه قدر عملکردمان ناموفق بوده.**

**وضعیت جوان‌های مان**

**وضعیت خوبی نیست.**

**اگر برگردیم به کاری که**

**باید انجام می‌دادیم،**

**یعنی اولاً جایگاه دین و**

**آموزش دینی را در**

**علم ببینیم و بعد ببینیم**

**در کجای کتاب‌های درسی ما**

**این جایگاه در نظر گرفته نشده،**

**شاید بتوانیم عملکردمان را**

**در این حیظه اصلاح کنیم.**



بگیریم، مباحث و مسائل مربوط به خانواده است. به طور قطع، خانواده از ارکان زندگی اجتماعی، از دید اسلام است. اساساً در حکومت‌های دینی پایگاه و جایگاه خانواده به اندازه کافی شناخته شده است. اگر خانواده را به عنوان یکی از محمل‌هایی بگیریم که می‌شود افراد را سنجید یا باورهای دینی‌شان، باز این آمارها فکر می‌کنم جالب باشد. وقتی ۲۵ درصد خانواده‌ها جو متسنج و ناآرامی دارند، وقتی ۵۴ درصد خانواده‌ها به بهانه‌های مختلف، جوانان خود را مورد سرزنش قرار می‌دهند، وقتی ۲۲ درصد جوانان فکر می‌کنند که خانواده‌های‌شان بین فرزندان خود تبعیض می‌گذارند، تا وقتی ۳۰ درصد خانواده‌ها در ارتباط با فرزندان کلمات ناشایست به کار می‌برند و به آنان اهانت می‌کنند، ۲۲ درصد از خانواده‌ها به تنبیه فرزندان خود متوسل می‌شوند و به ویژه وقتی ۴۲ درصد از خانواده‌ها نمی‌توانند مشکلاتی را که پیش می‌آید، از طریق گفت و گوی آرام و صمیمانه حل کنند، طبیعی است که نهاد خانواده و روابط آن در سطح کشور دچار مشکل می‌شود.

عنایت دارید که این‌ها مصداق آموزش‌های دینی ماست: احترام گذاشتن به جوانان خانواده، پذیرفتن حرفش، عدالت برقرار کردن بین اعضای خانواده. این کتاب آمارهای فراوانی دارد. فرض بگیرید آمارهایی مثل گرایش افراد به اعتیاد یا آمار افسردگی که همه این‌ها به صورت غیر مستقیم، با مباحث دینی ارتباط برقرار می‌کند. فکر می‌کنم همین آمارها نشان می‌دهد که در عرصه آموزش دین و مباحث دینی، چه قدر عملکردمان ناموفق بوده. وضعیت جوان‌های‌مان وضعیت خوبی نیست. اگر برگردیم به کاری که باید انجام می‌دادیم، یعنی اولاً جایگاه دین و آموزش دینی را در علم ببینیم و بعد ببینیم در کجای کتاب‌های درسی ما این جایگاه در نظر گرفته نشده، شاید بتوانیم عملکردمان را در

روحانیون است. این یعنی جوان ما الگوی عملی رفتار بر مبنای تفکر اسلامی را یک الگوی شکست‌خورده می‌داند.

در مورد کتاب‌های غیر درسی که نوجوان‌ها به آن دسترسی دارند هم گفتنی بسیار است. چندی پیش به یکی از دوستان سرشناس در حوزه ادبیات و نقد ادبی، گفتم برای نقد فلان کتابی که دو هزار نسخه تیراژ دارد، زحمات فراوان می‌کشید و تا جایی که می‌شود، از آن می‌گوئید در مطبوعات می‌نویسید، اما درباره کتاب‌های درسی چه می‌کنید که با تیراژ چندصدهزارتایی منتشر می‌شود و مخاطب ناگزیر است آن‌ها را بخواند.

ارتباط جوان‌های ما با کتاب‌های غیر درسی، نشان می‌دهد که حجم مطالعات مذهبی غیر درسی آن‌ها چه قدر است.

در این آمارگیری به ما گفته‌اند که ۴۷ درصد جوان‌ها، یعنی نزدیک به نیمی از جوانان کشور، در خانه خودشان به ده جلد کتاب غیر درسی یا کم‌تر دسترسی دارند. ۲۳ درصد آن‌ها به ۱۱ تا ۲۵ جلد، ۱۲ درصد به ۲۶ تا ۵۰ جلد، ۷ درصد به ۵۱ تا ۱۰۰ جلد و فقط ۷ درصد آنان به ۱۰۱ جلد و بیشتر دسترسی دارند. طبیعی است که در هر کتابخانه‌ای اگر صد جلد کتاب وجود داشته باشد، قطعاً رتبه اول با ادبیات و شعر و داستان است و اگر قرآن و مفاتیح و نهج‌البلاغه را از آمار کتاب‌های مذهبی کنار بگذاریم، این نوع کتاب احتمالاً خلاصه می‌شود به یک رساله احکام عملی. این آمار نشان می‌دهد که ما کتاب‌های درسی را در آموزش دین و زندگی دینی باید خیلی جدی بگیریم. در همین کتاب آمار، گفته شده که تنها حدود ۷ درصد از جوانان، یعنی ۵/۴ درصد از پسران و ۹/۸ درصد از دختران مطالعه را برای اوقات فراغت خودشان انتخاب می‌کنند.

از دیگر الگوهای عملی که ما باید از درس دینی

**اکبرلو:**

**کتاب‌های دینی ما**

**به سوی ادبیات می‌رود.**

**حداقل در کتاب‌های**

**هدیه‌های آسمان،**

**خواسته‌اند از ادبیات**

**بیشتر بهره ببرند.**

**دوستان مؤلف سعی کرده‌اند**

**در این کتاب‌ها**

**شعرهای بیشتری به کار ببرند؛**

**گرچه در کتاب‌های دینی**

**قدیم هم شعر بوده،**

**ولی شعر دیگر قرار نیست**

**خیلی مستقیم مثلاً احکام را**

**بگوید یا یک نصیحت اخلاقی بکند.**

**شعری داریم که فقط**

**توصیف طبیعت است**

**یا مثلاً درباره زیبایی یک پرند.**

**آیا برداشت من درست است؟**

**دوم این که آیا این**

**یک حرکت مثبت است؟**



یک مفهوم و گرایش به آن حاصل می‌شود. دو نکته مهم در این تعریف به چشم می‌خورد: یکی دانستن یک مفهوم و دوم گرایش به آن، یعنی علم و عمل که طبیعتاً با محاسبه این مراتب ایمان را هم تعریف می‌کنند و تفاوت‌های زیادی برای این ایمان قائل می‌شوند. مراتب ایمان یک حداقل و یک حداکثری دارد. حداکثرش آن چیزی است که ما از جانب انبیا می‌بینیم و رفتاری که آن‌ها دارند و حداقلش باور داشتن به خداست و تصمیم‌گیری به عمل به این دستورات. حداقل این که فرد تصمیم داشته باشد دستورات خدا را اجرا بکند. در بعضی از دسته‌بندی‌ها در مورد دین و علم دین، چیزهای مختلفی وارد کرده‌اند. شاید مهم‌ترین آن‌ها تقسیم‌بندی دستورات به دو بخش احکام و اخلاق باشد که توصیه‌های قرآن معمولاً از این دست است. یا احکام است و در بیشتر مواقع رجوع به اخلاق.

### کاموس:

اشاره‌ای داشته باشیم به مبحث تربیت. می‌گویند کلمه تربیت از ریشه‌های مختلفی گرفته شده است. بعضی از علمای علم لغت گفته‌اند از ریشه رَبَّ است: به معنی زیادت و فزونی و رشد و بر آمدن. رایج‌ترین کلمه‌ای که با این ریشه ساخته می‌شود، کلمه ریاست است که در مباحث اقتصاد اسلامی خیلی می‌شنویم. بعضی دیگر کلمه تربیت را به ریشه رَبَّ برگردانده‌اند که راغب اصفهانی، در مورد معنای واژه رب گفته، ایجاد کردن حالتی پس از حالت دیگر در چیزی تا به حد نهایی و تام و کمال خود برسد. در این تعریف هم رشد و پرورش نهفته است برای تغییر وضعیت. بعضی دیگر در مورد معنای رب گفته‌اند، رب به معنای مالک و مدبر و مربی است. تعاریفی که ما در متون اسلامی از تربیت پیدا می‌کنیم، کامل‌تر از تعریفی است که جناب راغب گفته. در تعریف تربیت اسلامی، می‌گوییم رفع موانع و ایجاد مقتضیات تا استعدادهای انسان از قوه به فعل درآید و شکوفا شود. این تعریف کل تربیت است و البته حد نهایی تربیت که در اسلام بر آن تأکید می‌شود، مقصد و مقصودش کمال مطلوب است و کمال مطلق انسانی یا خداگونه شدن.

برای این که تربیت را عملی‌تر بررسی کنیم و برگردیم به بحث اصلی خودمان که همان تربیت اسلامی باشد در کتاب‌های درسی، خواهش می‌کنم این نکته را فراموش نکنید که تربیت، ایجاد کردن حالتی پس از حالت دیگر است؛ یعنی تغییر حالت ایجاد کردن، رشد و تربیت ایجاد کردن، پرورش دادن، تغییر سطح ایجاد کردن. مهم‌ترین بخش شناخت در اسلام، شناخت نفس انسان است. خداوند در قرآن، در آیه پنجم سوره مائده می‌فرماید که «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم»، یعنی ای کسانی که ایمان آوردید، حواس‌تان به خودتان باشد و خودتان را دریابید برای ایمانی که آورده‌اید. جمله معروفی که

این حیطة اصلاح کنیم.  
من در بررسی این مسئله، به نتایجی رسیده‌ام که خدمت شما عرض می‌کنم. طبقه‌بندی علم از نظر حکمای پیشین ما چنین بوده که حکمت را دانستن همه چیز، آن چنان که هست، می‌دانستند: یعنی شناخت ماهیت وجود. ماهیت وجود به انحا و اشکال مختلفش موجودات را هم به دو دسته تقسیم می‌کردند: دسته اول وجودشان موقوف به حرکات ارادی بشر نیست. اتفاقاتی که در عالم طبیعت رخ می‌دهد و غیره و بعضی از خصائل انسانی و دسته دوم که وجودشان منوط به وقوف به این جماعت اول است. در گروه اول، علم به وجود باعث می‌شود که به حکمت نظری برسیم و حکمت نظری از نظر آن‌ها سه بخش دارد: علم مابعدالطبیعه، علم ریاضی و علم طبیعی. علم مابعدالطبیعه را تعریف می‌کردند به فن معرفه‌الله و مقربان او.

اصل دوم معرفت، امور کلی احوال موجودات که بین فلاسفه به فلسفه اولی مشهور است و مباحثی مثل وحدت و کثرت و واجب الوجود و غیره را بررسی می‌کند. در علم مابعدالطبیعه، فروعی هم داریم؛ مثل معرفت به نوبت و شریعت و معاد. این بسیار نزدیک است به آن چه ما امروز به عنوان اصول دین با آن آشنا هستیم. خداشناسی، نبوت و معاد، سه اصلی که در همه ادیان الهی هست. علم ریاضی تعریف می‌شد به چند علم اصلی که شامل معرفت مقادیر و احکام بود: تحت عنوان علم هندسه، علم عدد، علم نجوم و علم تألیف که تألیف به هنر نزدیک است. فروع علم ریاضی هم از نظر آن‌ها چیزهایی مثل جبر و مقابله یا مناظر و مریا را در بر می‌گرفت.

سومین دسته علم که از حکمت نظری به وجود می‌آید، علم طبیعی است؛ یعنی معرفت به مبادی متغیرات، معرفت اجسام، علم کانون فساد، معرفت علل حدوث حوادث زمینی و هوایی، علم معادن، علم نبات، علم حیوان و علم نفس. این بحث‌های آخر، به‌خصوص با مباحث ما در آموزش دین در ارتباط است. یک بخش از علم طبیعی، بحث شناخت نفس است و بسیار نزدیک به مباحث دینی. درباره دسته دوم علم که گفتیم وجود موجودات، منوط بر وقوف جماعت اول است و از علم به این وجود، با عنوان حکمت عملی یاد می‌شود. حکمت عملی را در شقوق مختلف می‌دیدند، مثلاً حکمت عملی در مورد فرد و جامعه. این حکمت در مورد جامعه، مسائلی مثل خانواده و کشورداری را در بر می‌گرفت و در تقسیم‌بندی کلی‌تر، حکمت عملی را شامل سه بحث کلی می‌دانستند تحت عنوان تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُن.

در تعریف کلمه ایمان، می‌گویند ایمان یعنی گرویدن، عقیده داشتن و باور داشتن. آیت‌الله مصباح‌یزدی، در کتاب «آموزش عقاید»، درباره ایمان می‌گویند: «حالتی قلبی و روانی که در اثر دانستن



همه ما شنیده‌ایم که از حضرت رسول منقول است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» یعنی کسی که خودش را شناخت، خدایش را هم می‌شناسد. حضرت علی (ع) هم جملات بسیار زیبایی در این باره دارند. می‌فرمایند که برترین معرفت، شناخت آدمی از خویشتن خویش است. همچنین، می‌فرمایند هدف نهایی معرفت آن است که آدمی خود را بشناسد و این که هر که خود را بشناسد، به نتیجه و غایت هر شناخت و دانشی دست یافته است.

از طرفی قرآن انسان را به دو شکل به ما معرفی می‌کند: یکی انسانی که خلیفه‌الله است در روی زمین و دوم انسانی که خداوند اسماء خودش را به او آموخته. پس ما اگر بخواهیم در مورد دین و آموزش دینی کاری بکنیم، اولین مرحله شناخت نفس است؛ شناخت خودیت خود شخص دیندار. می‌شود گفت که هدف نهایی تربیت، چیزی نیست مگر اصلاح. ما در تعریف‌های خودمان، انسان را در پنج ساحت مختلف می‌شناسیم. یکی ساحت رابطه انسان با خدا، دیگری ساحت رابطه انسان با خودش، رابطه انسان با جامعه، رابطه انسان با طبیعت و رابطه انسان با تاریخ. وقتی ما بحث از تربیت می‌کنیم، هدف نهایی تربیت در این پنج ساحت باید بگنجد. آموزش دینی باید در این پنج ساحت، تغییر و تحول ایجاد کند. اگر این اتفاق نیفتد، به نظر می‌رسد که یا در کار آموزش دینی موفق نبوده‌ایم و یا دین را درست نشناخته‌ایم.

مهم‌ترین ابزاری که ما در آموزش دینی و پیدا کردن راه خداوند از آن بهره می‌گیریم، راه فطرت است. فطرتی که قرآن برای ما تعریف می‌کند، فطرتی حقیقت جو و اخلاقی است، میل به خلاقیت و ابداع و آفرینش دارد و میل به عشق و پرستش اگر می‌خواهیم راجع به کتاب‌های دینی حرف بزنیم، باید ببینیم کتاب‌های دینی ما در این زمینه‌ها چه کرده‌اند؟ باید آسیب‌شناسی بکنیم از کتاب‌هایی که در اختیار داریم به عنوان کتاب‌های آموزش دینی که البته اسم جدیدی به آن داده شده: هدیه‌های آسمان.

در شناخت وضعیت آموزشی‌مان به نظر می‌رسد که سه موضوع را باید مورد بحث قرار بدهیم. موضوع اول، وضعیت این کتاب‌ها به لحاظ ادبی است. که قطعاً منتقدان ادبیات کودک و نوجوان می‌توانند به این ساحت بپردازند. مثلاً می‌توان در مورد به کار بردن کلماتی که شاید چندان برای کودک یا نوجوان مناسب نباشد و یا نحوی از زبان که شاید با نحو مورد علاقه آن‌ها فاصله داشته باشد، بررسی کرد. ادبیاتی که عرض می‌کنم ادبیاتی است که نویسندگان پدید می‌آورند. یکی از مشکلات این کتاب‌ها، این است که نویسندگان آن‌ها افراد سرشناس و کارشناسی هستند که در مباحث دینی

فعالیت‌های فراوانی کرده‌اند و در این زمینه به عنوان کارشناس، در شورای تألیف و برنامه ریزی کتب درسی مشغول کار هستند. در حالی که نویسندگان کتاب کودک و کسانی که عموم جامعه و نهادهای رسمی جامعه این‌ها را به عنوان نویسنده کودک می‌شناسد، حضوری در تألیف و تدوین این کتاب‌های درسی ندارند. به نظر می‌رسد که این موضوع طبیعتاً می‌تواند موجب مشکلاتی شود. نمی‌گویم کسانی که کتاب‌های درسی را تألیف می‌کنند، توانایی این کار را ندارند، اما باید اثبات شود که آیا آن‌ها هم جزو نویسندگان کودک و نوجوان هستند و زبان و قلم و نثرشان، گواهی می‌دهد که کودک و نوجوان را می‌شناسند؟ مبحث دومی که به نظر می‌رسد باید در نقد کتاب‌های دینی نظام آموزشی‌مان به آن بپردازیم، ضعف ساختاری کتاب‌هاست که این شامل دو بخش می‌شود. بخش اول آن، ساختار کلی کتاب‌های دینی است. مثلاً یک مبحث در جای جای این کتاب تکرار شده و این تکرار در واقع تذکر نیست. صورت عمومی‌ترش و شکلی که راحت‌تر می‌شود آن را دریافت، این است که مباحث اعتقادی، اصول دین و اصول مذهب را، هم در کتاب‌های دبستان، هم در دوره و مقطع راهنمایی و هم دوره دبیرستان به بچه‌ها یاد می‌دهند. همین مشکل در کتاب‌های تاریخ هم وجود دارد. توضیح یکی از دوستان این بود که ما فکر می‌کنیم شاید کسی دوره دبستان را تمام کند، اما در دوره راهنمایی شرکت نکند یا بعد از این که دوره راهنمایی را تمام کرد، به دوره دبیرستان نرود. بنابراین، سعی ما این است که در هر دوره، یک بار تاریخ را کامل برای بچه‌ها بگوییم! من این توجیه را نمی‌پسندم. در کتاب‌های دینی هم اگر ملاحظه کرده باشید، ظاهراً همین نگرش تا حدودی وجود دارد.

سومین ضعفی که بیشترین رویکرد ما شاید به آن باشد، ضعف مبنایی است. هدف ما از تربیت افراد چیست؟ گفتیم انسان را در آن پنج ساحت تعریف می‌کنیم. به زبان دیگر اگر بخواهیم بگوییم، می‌گوییم انسان مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، رفتار و گفتارش است. اگر بر این اجماع داشته باشیم که انسان در این سه ساحت تعریف می‌شود، پس تربیت دینی باید منجر شود به تغییر و تحولی در این عرصه‌ها. مثلاً می‌گوییم رابطه انسان با خدا، باید در سه بخش اندیشه، گفتار، کردار تعریف شود. یعنی مثلاً اگر قرار است ما تربیت دینی بکنیم، کودک و نوجوان باید اول از همه اندیشیدن درباره خدا را یاد بگیرد یا یک پله بالاتر برود در راه اندیشیدن به خدا. در مرحله دوم، نحوه ارتباط کلامی که فرد با خدا برقرار می‌کند، باید تغییر و تحولی در آن صورت بگیرد و در مرحله سوم، رفتاری که آن فرد از خودش نشان می‌دهد در برابر خدا (حسی که در تعابیر

## باباوند:

### این کتاب‌ها در پی اصلاح

### کدام وضعیت هستند؟

### آیا در پی اصلاح رفتارند؟

### یا گفتار یا اندیشه؟

### هر سه را با هم دنبال می‌کنند

### یا اساساً به اصلاح

### اعتقادی ندارند و تنها

### به جنبه آموزش اعتقاد دارند؟

### آیا منظور ما از تربیت دینی،

### این است که ذهن کودک را

### انبانی از اطلاعات مذهبی بکنیم

### یا قرار است از او یک آدم

### باورمند به دین بسازیم؟

### دوستان معتقد بودند که

### ساختن انسان باورمند به دین،

### کار این کتاب‌ها نیست

### و این کتاب‌ها بیش از هر چیز

### در حیطه اندیشه قرار است که

### افراد را دچار

### تغییر و تحولی بکنند



اسلامی از آن به خضوع و خشوع تعبیر می‌شود)، باید به صورت عملی در رفتار کودک و نوجوان ما دیده شود. هم چنین در رابطه انسان با خودش هم این سه ساحت باید در نظر گرفته شود و رابطه‌اش با طبیعت، تاریخ هم همین طور. هر سه باید در این ساحت‌ها تغییر کند. پس این اشکال کتاب‌های درسی که ما خیلی روی آن تکیه داریم، به این بخش یعنی ضعف مبنایی این کتاب‌ها بر می‌گردد. این کتاب‌ها در پی اصلاح کدام وضعیت هستند؟ آیا در پی اصلاح رفتارند؟ یا گفتار یا اندیشه؟ هر سه را با هم دنبال می‌کنند یا اساساً به اصلاح اعتقادی ندارند و تنها به جنبه آموزش اعتقاد دارند؟ آیا منظور ما از تربیت دینی، این است که ذهن کودک را انبانی از اطلاعات مذهبی بکنیم یا قرار است از او یک آدم باورمند به دین بسازیم؟ دوستان معتقد بودند که ساختن انسان باورمند به دین، کار این کتاب‌ها نیست و این کتاب‌ها بیش از هر چیز در حیطة اندیشه قرار است که افراد را دچار تغییر و تحولی بکنند. این بحث من و آقای رحیمی مربوط می‌شود به سال گذشته. شاید امسال اصلاح شده باشد. ای کاش خودشان بودند و پاسخ می‌گفتند، ولی اگر فرض بگیریم که این دیدگاه هم چنان بر مبنای خودش باقی باشد، آن وقت ما این مشکل مبنایی را با کتاب‌های دینی خواهیم داشت. یعنی کتاب‌های دینی تنها به اندیشه کودکان و نوجوانان ما کار دارند و با رفتار و گفتار آن‌ها کاری ندارند و در این‌ها تغییر و تحول ایجاد نمی‌کنند. من یک مثال عرض می‌کنم. شما به عنوان یک دانش‌آموز، وقتی می‌روید سر کلاس درس دینی‌تان و قرار است امتحان بدهید، به شما می‌گویند این جا وضو بگیر یا نماز بخوان و تأکید هم می‌کنند. فرض بگیرید وقتی دانش‌آموز وضو می‌گیرد یا نماز می‌خواند، نیتش را بلند بر زبان نیاورد. آن وقت معلم به او می‌گوید که تو یک نمره منفی آوردی. به دلیل این که نیت را نگفتی. این شکل ظاهری آموزش دینی ماست. از آن طرف، ما در واقع به بچه یاد می‌دهیم که تو لازم نیست نمازخوان باشی، فقط بیا سر جلسه امتحان و جلوی معلم از نیت بلند بگو که مثلاً چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربتاً الی الله، ولی در حقیقت برای نمره می‌خوانی و الی آخر. همه این‌ها با نیت این است که معلم ببیند. در حالی که یکی از مباحث پایه‌ای و ریشه‌ای در آموزش دینی، دوری از ریاست و خلوص نیت داشتن در انجام کارها است. از یک طرف ما به بچه یاد می‌دهیم که ریا بد است و از طرف دیگر، از او می‌خواهیم که ادای نماز خواندن را در بیاورد و نمایش نماز را اجرا کند تا نمره بگیرد! در درس قرآن هم آن چیزهایی که نمره دارد، صحت و سلامت و درست ادا کردن کلمات قرآن است. تنها کافی است که روخوانی قرآن را بلد باشیم. چه اتفاقی می‌افتد؟ قرآن خواندم و نمره بیست هم گرفتم در درس قرآن، ولی نه متوجه معنا و مفهوم آن شده‌ام و نه آن را در زندگی‌ام به کار بسته‌ام. در حالی که در تربیت قرآنی، هشت روش مطرح شده که روش الگویی است. قرآن پیامبران و امامان را به عنوان الگوهای برتر برای زندگی معرفی می‌کند. روش دوم از راه محبت است. قرآن توصیه می‌کند که با محبت افراد را جذب بکنید. نمونه‌های عملی بسیاری در زندگی حضرت رسول (ص) داریم و می‌دانید که ایشان مصداق کامل قرآن هستند. روش سوم، تذکر است و یادآوری. البته در یادآوری‌هایی که در قرآن روی آن‌ها تأکید می‌شود، بیش از هر چیز یادآوری مرگ است. روش چهارم، روش عبرت است. قرآن قصص مختلف را با این هدف می‌آورد که بگوید از سرنوشت پیشینیان عبرت

### بیاوند

مهم‌ترین ابزاری که

ما در آموزش دینی

و پیدا کردن راه خداوند

از آن بهره می‌گیریم،

راه فطرت است.

فطرتی که قرآن

برای ما تعریف می‌کند،

فطرتی حقیقت جو و اخلاقی است،

میل به خلاقیت و ابداع

و آفرینش دارد و میل به

عشق و پرستش

اگر می‌خواهیم راجع به

کتاب‌های دینی حرف بزنیم،

باید ببینیم کتاب‌های دینی ما

در این زمینه‌ها چه کرده‌اند؟

باید آسیب‌شناسی بکنیم

از کتاب‌هایی که

در اختیار داریم به عنوان

کتاب‌های آموزش دینی

که البته اسم جدیدی به آن

داده شده:

هدیه‌های آسمان



### حکیمی:

#### مطالعه کتاب‌های علمی و دینی

که معمولاً آگاهی از حقایق دینی

و علمی را به دنبال دارند،

در جامعه ما متأسفانه

بسیار کم است.

هم چنین، گریز از مطالعه کتاب

و پژوهش و تحقیق درست

و روش‌مند دینی و علمی،

بازار رمالان را بسیار گرم کرده

و گرایش به خرافات را

در بین مردم تقویت کرده است.

عقیده دارم که کتاب‌های درسی،

می‌توانند حتی از دوره دبستان

و راهنمایی، بررسی و نقد و

گفت و گوی آزاد را

در بین دانش‌آموزان ترویج بدهند

تا آن‌شأالله به تدریج استعدادها

و خلاقیت دانش‌آموزان

شکوفا شود

و مدرسه است و به کتاب درس دینی رابطه‌ای ندارد. در صورتی که این طور نیست. ارزش و اهمیت دادن در این جا به لحاظ عاطفی و احساسی نیست. این است که به جنبه‌های مثبت شخصیت مخاطب کودک و نوجوان دقت کنیم و برای آن ارزش قائل باشیم و سعی کنیم جنبه‌های مثبت را تقویت کنیم و آن‌ها را برانگیزیم تا از این جنبه‌های مثبت شخصیتی‌شان بیشتر بهره بگیرند.

اصلی که در یادگیری مشارکتی روی آن تأکید می‌شود، تناسب برنامه درسی با دانش‌آموز است. مثلاً بعضی از مباحث به شدت عقلی، در دوره دبستان و آن هم در سال‌های اول مطرح می‌شود که البته ظاهر این مباحث مدام تغییر می‌کند. مثلاً در دوره گذشته، درس معروفی بود در همان سال‌های اول و دوم که پروانه را ببین چه قدر زیباست. این پروانه را چه کسی خلق کرد؟ خدا خلق کرده. پس خدا خیلی توانمند است. در حالی که کودک در این دوره، قانون علت و معلول را بر اساس تجربه عملی و واقعی درک می‌کند؛ یعنی چیزهایی که مستقیم گرفته، برایش ارزشمند است. طبیعی است که کودک با خودش می‌گوید که خدا همه همتش را جمع کرده و یک پروانه خلق کرده. در حالی که انسان‌ها یک هواپیما درست کرده‌اند که سی صد تا آدم هم با خودش بر می‌دارد و در آسمان پرواز می‌کند و این قیاس، اساساً خلاف قصد و منظوری است که پدیدآورندگان داشتند. پس تناسب برنامه درسی با دانش‌آموز، یک وجهش به استفاده مناسب از تجربه‌های خود بچه‌ها مربوط می‌شود. یعنی از تجربیات خود دانش‌آموز بهره بگیریم و البته فرصت تجربه‌های جدید را هم به او بدهیم.

دومین نکته‌ای که در آموزش مشارکتی با آن مواجه هستیم، در زمینه تناسب برنامه‌ریزی درسی با دانش‌آموز، مشارکت در انتخاب فعالیت‌هاست.

بگیرید. شیوه دیگر موعظه است؛ موعظه حسنه و تعبیراتی از این دست. این روش از روش‌های تربیت قرآن، شاید خیلی به کتاب‌های درسی ارتباط نداشته باشد، ولی دانستن آن بد نیست. مورد بعد روش توبه است که بازگشت مجدد به سوی خدا را در قرآن آموزش می‌دهد. روش دیگر روش ابتلا و امتحان است و آخرین روش، مراقبه و محاسبه است و تشبیه و تنبیه. این روش‌هایی است که از منظر قرآن برای تربیت یک فرد می‌شود به آن‌ها متوسل شد.

به روش‌های جدید و باب روز که پردازیم، یکی از جدیدترین شیوه‌های آموزش، آموزش مشارکتی و یادگیری مشارکتی است. چند مبحث در این آموزش مطرح می‌شود. اول از همه توانایی خود بچه‌ها در آموزش است که ببینیم توانایی آموزش چه چیزی را دارند. البته فراموش نکنیم که حداکثر بیست درصد از وقت دانش‌آموزان در مدرسه سپری می‌شود؛ یعنی هشتاد درصد وقت‌شان خارج از مدرسه است. حدود سی و پنج تا سی و شش هفته، مدت تحصیل دانش‌آموزان ما در طی یک سال است و در هر هفته، شش روز کلاس می‌روند و هر روز هم تقریباً شش ساعت. بنابراین، حداکثر بیست درصد از وقت دانش‌آموزان در مدارس سپری می‌شود و باز اگر دقیق‌تر نگاه کنیم، از این بیست درصد، هفته‌ای یک زنگ به درس دینی اختصاص دارد. می‌بینید که این زمان بسیار اندک است و این مسئله، ما را سوق می‌دهد به سمت این که از شیوه‌های دیگر در آموزش دینی استفاده کنیم تا این که متکی باشید فقط به کتاب‌هایی که با عنوان درس دینی است. این را در ذهن‌تان داشته باشید تا باز به همان مبحث آموزش مشارکتی بپردازم.

در آموزش مشارکتی، اولین اصل ارزش و اهمیت دادن به دانش‌آموز است. شاید گفته شود که ارزش و اهمیت دادن به دانش‌آموز، کار معلم و مربی





مدنظر قرار می‌گیرد، ارتباط مدرسه و جامعه است. دو نهاد مهم در هر جامعه‌ای، خانواده و کشور است. در این زمینه‌ها چه اتفاقاتی باید بیفتد؟ این از آن مباحث کلیدی و بسیار مهم است. اولین جایی که بچه‌ها آموزش دینی می‌بینند در خانواده است. بچه‌ها در خانواده یاد می‌گیرند که چگونه باید رفتار دینی داشته باشند و قرآن بخوانند. یکی از اتفاقاتی که در سیستم آموزش و پرورش ما به صورت کلی می‌افتد، کم رنگ کردن نقش خانواده است. اگر دقت کنید، ما با مباحثی که در کتاب درسی مطرح می‌کنیم، نقش خانواده را در آموزش بچه‌ها کم رنگ می‌کنیم. معلم می‌شود مرجع همه چیز. کودک باید در هر کاری به معلم مراجعه کند و نقش خانواده ناگزیر کم رنگ می‌شود. حتی می‌توان گفت که نقش تربیتی خانواده‌ها در کتاب‌های درسی، به کلی فراموش شده و هیچ جایی برای آن در نظر گرفته نشده. سرتان را درد آوردم ببخشید.

**هجری:** خیلی متشکریم بقیه صحبت‌ها را هم می‌شود در حین پرسش و پاسخ دنبال کرد. آقای استاد حکیمی بفرمایید.

**محمود حکیمی:** از مطالب آقای بابوند استفاده کردم. در مورد آماري که ایشان مطرح کردند. این آمار نشان می‌دهد که فرهنگ جامعه ما متأسفانه، همچنان فرهنگ شفاهی است. تیراژ بسیاری از کتاب‌هایی که حتی توسط ناشران معروف منتشر می‌شود، بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ است. فروش اغلب کتاب‌های دینی و علمی، گاه بین دویست تا دویست و پنجاه جلد در سال است. مطالعه کتاب‌های علمی و دینی که معمولاً آگاهی از حقایق دینی و علمی را به دنبال دارند، در جامعه ما متأسفانه بسیار کم است. هم چنین، گریز از مطالعه کتاب و پژوهش و تحقیق درست و روش‌مند دینی و علمی، بازار رمالان را بسیار گرم کرده و گرایش به خرافات را در بین مردم تقویت کرده است. عقیده دارم که کتاب‌های درسی، می‌توانند حتی از دوره دبستان و راهنمایی، بررسی و نقد و گفت و گوی آزاد را در بین دانش‌آموزان ترویج بدهند تا ان‌شاءالله به تدریج استعدادها و خلاقیت دانش‌آموزان شکوفا شود.

**اربابی:** من هم یکی از دغدغه‌ها و مشکلاتم، همین جریان گریز از دین است. می‌بینیم که آموزش و پرورش، هزینه‌های زیادی می‌کند تا اساتید تحقیق کنند که علت این جریان را پیدا کنند، ولی گویا هنوز علتش پیدا نشده. زمان خود ما هیچ وقت درباره مسائل کتب دینی یا معلم‌های دینی این قدر بحث نمی‌شد و رسانه‌ها اصلاً به مسائل دینی نمی‌پرداختند. چیزی که پر رنگ بود، خانواده‌ها بودند. خانواده‌ها دیندار بودند که بچه‌ها دیندار می‌شدند.

**باباوند:** تشکر می‌کنم از استاد حکیمی که با حضورشان در این جلسه، منت بر سر من گذاشتند.

فرض کنید در کتاب درسی، می‌گویند این درس را بخوان و بر اساس آن یک نقاشی بکش. اولاً که این به عنوان تکلیف به بچه داده می‌شود، نه به عنوان کاری که او با علاقه و عشق خودش انجام بدهد و ثانیاً در انتخاب این نوع فعالیت، ما او را آزاد نگذاشته‌ایم. چه بسا باید کودک را در انتخاب این فعالیت‌ها آزاد بگذاریم. شاید مثلاً کودکان بخواهند در کلاس شان گروه سرود تشکیل بدهند برای یکی از تمرین‌هایی که ما می‌دهیم. شاید یکی به جای نقاشی بخواهد خط بنویسد.

سومین موضوع در آموزش مشارکتی، این است که برای مخاطب مان فرصت موفقیت ایجاد بکنیم؛ یعنی مباحث را طوری طراحی کنیم که او طعم موفقیت را بچشد. چهارمین موضوع این است که هدف‌های مناسب و روشن برای دروس تعیین کنیم. مثلاً در کتاب هدیه‌های آسمان، می‌آییم از خورشید حرف می‌زنیم و در پایان درس، دیگر نمی‌گوییم که خورشید را چه کسی خلق کرده؟ یک تمرین کنارش می‌گذاریم و می‌گوییم که درباره خورشید بیندیشید. متأسفانه معلم که به عنوان یکی از ابزارهای آموزشی ما عادت کرده به نظام آموزشی گذشته و اساساً شاید با این کتاب‌ها هم مشکل داشته باشد، اولین اتفاقی که می‌افتد، به بچه‌ها یادآوری می‌کند که بچه‌ها خورشید را چه کسی خلق کرده؟ خورشید زمین را گرم کرده و غیره و همه این‌ها را که گفته می‌گوید خورشید را خدا خلق کرده و به این ترتیب قبل از این که کودک برای اندیشیدن فرصت داشته باشد ما به او یاد داده‌ایم.

اهدافی که در کتاب‌های جدید مطرح شده، خیلی روشن نیست. در کتاب‌های گذشته، هدفی که برای ما مطرح می‌کردند، هدف روشنی بود، اما در این دوره جدید، اهداف روشن نیست. یعنی حالا یک معلم می‌گوید خدا خورشید را خلق کرده، یک معلم دیگر شاید اشاره‌ای نکند (اگر با این مباحث آشنا باشد و بخواهد به بچه کمک بکند). از آن طرف، اهداف به صورت عملی نیست و برای اولیا یا معلم تعریف نشده که در دانش‌آموز بعد از خواندن این کتاب، چه تغییراتی باید ایجاد شود.

اتفاق دیگری که باید بیفتد، بحث گروه بندی و مشارکت گروهی است که بخشی از آن به کلاس درس مربوط می‌شود و بخشی به کتاب‌های درسی که ما در کتاب‌های درسی، تمرین‌ها را تمرین‌های گروهی در نظر گرفته باشیم. در کتاب‌های ما تمرین گروهی نیست، توصیه به کار گروهی هست. مثلاً می‌گویند در فلان مورد، خاطراتان را بنویسید و با دوستان‌تان درباره آن صحبت کنید. تشویق نمی‌کنند که یک گروه تشکیل بدهید. البته اصول آموزش مشارکتی، بیشتر از این‌هاست، ولی به همین‌ها اکتفا می‌کنم.

یکی از مباحث دیگری که در آموزش مشارکتی

## باباوند:

### تربیت، ایجاد کردن حالتی

پس از حالت دیگر است؛

### یعنی تغییر حالت ایجاد کردن،

رشد و تربیت ایجاد کردن،

پرورش دادن،

تغییر سطح ایجاد کردن.

مهم‌ترین بخش

شناخت در اسلام،

شناخت نفس انسان است





کتاب‌های تعلیمات دینی تدریس می‌شوند یا به جای آن‌ها؟

**باباوند:** عرض کردم در کتاب قبلی، نتیجه قطعی می‌دادند و می‌گفتند خدا این را آفریده. پس خدا خالق تواناست. در کتاب‌های جدید، گفته‌اند که خودت فکر کن و ببین چه کسی آفریده.

**منوچهر اکبرلو:** نکته‌هایی که من می‌خواهم بگویم، مشخصاً درباره ویژگی‌های ادبی مجموعه هدیه‌های آسمان است؛ درباره دایره واژگان و ریتم داستان‌هایش. مثلاً ریتم قسمت‌های داستانی، به شدت سنگین است، نه کند یا کسالت آور. آدم وقتی داستان را می‌خواند، در ذهنش بچه‌هایی را می‌آورد که مثلاً حافظ قرآن هستند یا مداحی می‌کنند که ریتم خاصی در رفتارشان دارند. مثلاً مثل بزرگ‌ترها کت و شلوار می‌پوشند یا نوع سلام علیک و رفتارشان مثل بزرگ‌ترهاست. زبان این متن‌ها به گونه‌ای است که چنین حالتی را تداعی می‌کند. مثلاً می‌گوید «او را پیش خود فرا خواند».

نکته دیگر در مورد کتاب‌های دینی درسی، این است که در واقع ما داریم سیر معکوس را طی می‌کنیم. من بار ارزشی نمی‌دهم که بگویم کدام خوب یا بد است. فقط نظرم را می‌گویم. مثلاً فرض کنید در کتاب‌های دهه ۶۰، نویسندگان کتاب‌های ادبی ما بیشتر سعی می‌کردند کارشان معارفی و اخلاقی باشد. اگر چه هنوز این‌ها تعریف دقیقی ندارند. مثلاً در کتاب فارسی بچه‌ها، چه در دوره ابتدایی و چه مقطع راهنمایی و دبیرستان، معیار انتخاب شعرها چه کلاسیک و چه نو یا معیار انتخاب مقاله و نثر، این بود که مطلب آموزنده باشد؛ به معنی اخلاقی و دینی و عرفی کلمه. برای همین هم مثلاً شعر پروین اعتصامی خیلی رونق دارد. یا آن شعرهایی از حافظ انتخاب می‌شود که در بیتی از آن‌ها، عبارات دینی یا اسم پیامبری آمده و یا

اشاره‌ای که استاد حکیمی به مطالعه کتاب‌های غیردرسی داشتند، با مبحث آخر ما پیوند عمیقی دارد و آن نقش خانواده در تربیت دینی است. وقتی حجم کتاب‌های درسی کم می‌شود، نقش خانواده هم کم می‌شود و نوجوان و کودک در خلأی از آموزش قرار می‌گیرد که می‌شود گفت بحرانی و خطرناک است. اشاره خانم اربابی به این که در گذشته، فرزندان از خانواده استفاده زیادی می‌کردند برای گرفتن آموزش‌های دینی، اشاره کاملاً درستی است. من هم نکته کوچکی را اضافه می‌کنم. چرا ما امروز این قدر روی این موضوع تأکید می‌کنیم؟ در گذشته جامعه فضایی دیگری داشت و میل و رغبت به یافتن نکات و ظرائف ناب دینی در وجود افراد، بر اساس فطرت آن‌ها بود و به دنبالش می‌رفتند و می‌یافتند. رسانه‌هایی مثل تلویزیون، سخنرانی تلویزیونی و روضه پخش نمی‌کردند. امروز که در تلویزیون، یک سخنرانی از بهترین سخنران تهران پخش می‌شود، مخاطب تلویزیون ما وقتی می‌بیند می‌تواند در خانه بنشیند و این حرف‌ها را بشنود، طبیعی است که مسجد محل‌شان را فراموش می‌کند. در این شکل جدید که همه چیز ما شده تلویزیون، ناگزیر تمرکزی که در مسجد می‌توانیم داشته باشیم، پای تلویزیون نداریم. قبلاً مسجد کار رسانه‌ای می‌کرد و روحانی مسجد، نه تنها برای مردم احکام می‌گفت، مردم مشکلات‌شان را هم پیش او می‌بردند. او مرجعی بود برای حل و فصل مسائل و کمک کردن به رشد افراد و تربیت آن‌ها. این نقش روحانی امروز حذف شده. بنابراین، به نظر می‌رسد حالا که این اتفاقات افتاده، کتاب‌های دینی یکی از آن پایگاه‌هایی است که می‌شود روی آن تکیه کرد، محکم و استوار ایستاد و بعضی از این مشکلات را بر طرف کرد. جباری: آیا کتاب‌های هدیه‌های آسمان، در کنار

**باباوند:**

**متأسفانه معلم که**

**به عنوان یکی از ابزارهای**

**آموزشی ما**

**عادت کرده به**

**نظام آموزشی گذشته**

**و اساساً شاید**

**با این کتاب‌ها هم**

**مشکل داشته باشد،**

**اولین اتفاقی که می‌افتد،**

**به بچه‌ها یادآوری می‌کند که**

**بچه‌ها خورشید را**

**چه کسی خلق کرده؟**

**خورشید زمین را گرم کرده**

**و غیره و همه این‌ها را که گفت،**

**می‌گوید خورشید را**

**خدا خلق کرده و به این ترتیب،**

**قبل از این که کودک**

**برای اندیشیدن**

**فرصت داشته باشد**

**ما به او**

**یاد داده‌ایم**

مشخصاً دربارهٔ یک مفهوم دینی باشد؛ آن هم به معنی عرفی کلمه حالا به نظر من می‌رسد که مسیر واژگونی‌های را طی می‌کنیم. واژگونه بار منفی ندارد. می‌خواهم بگویم یک مسیر در جهت مخالف است. یعنی کتاب‌های دینی ما به سوی ادبیات می‌رود. حداقل در کتاب‌های هدیه‌های آسمان، خواسته‌اند از ادبیات بیشتر بهره ببرند. دوستان مؤلف سعی کرده‌اند در این کتاب‌ها شعرهای بیشتری به کار ببرند؛ گرچه در کتاب‌های دینی قدیم هم شعر بوده، ولی شعر دیگر قرار نیست خیلی مستقیم مثلاً احکام را بگوید یا یک نصیحت اخلاقی بکند. شعری داریم که فقط توصیف طبیعت است یا مثلاً دربارهٔ زیبایی یک پرند. آیا برداشت من درست است؟ دوم این که آیا این یک حرکت مثبت است.

مطلب دیگر این که بیشتر در دورهٔ راهنمایی، کتاب‌هایی به نام تعلیمات اجتماعی دارند که در آن‌ها به بچه‌ها یاد می‌دهند که مثلاً حکومت چیست و انواع قوا کدام است و غیره. در بعضی از قسمت‌های این کتاب‌ها مباحثی مطرح می‌شود مثل مشارکت اجتماعی. سؤال من این است که مفاهیم اجتماعی که یک کودک و یا نوجوان به آن‌ها نیاز دارد مثل مثلاً همین مشارکت اجتماعی که ما به صورت مستقیم هم در آموزه‌های دینی‌مان داریم، آیا این جا باید تفکیک شود یا نه و ما باید به مباحث اخلاقی صرف و مستقیم کم‌تر بپردازیم و به این ترتیب اجازه بدهیم که خانواده و کلیت جامعه و اصلاً به نظر من فطرت کودک بیاموزد به او. هم چنین، به جای این‌که دربارهٔ مشارکت اجتماعی برایش حرف بزنیم، برنامه‌ها و فعالیت‌هایی در کلاس تدارک ببینیم که بچه‌ها در عمل متوجه فعالیت اجتماعی و مشارکتی بشوند. مثلاً بچه‌ها یک کار گروهی انجام بدهند و عملاً لذت طعم کار گروهی را بچشند و تجربه کنند. یعنی کار گروهی انجام بدهند، نه این که ما به آن‌ها بگوییم کار گروهی خوب است. به نظر من این کتاب (هدیه‌های آسمان)، به طور مستقل نمی‌تواند تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد. وقتی می‌تواند تأثیر مثبت داشته باشد که کلیت سیستم آموزش ما مثلاً در دورهٔ ابتدایی، به آموزش و پرورش مشارکتی گرایش داشته باشد. دیده‌ام که در خیلی از مدارس، حتی درس پرورشی را به صورت کتبی از بچه‌ها امتحان می‌گیرند! شما فکر می‌کنید چه نتیجه‌ای می‌دهد؟ به نظر می‌رسد که هدیه‌های آسمان وقتی می‌تواند موفق باشد که نگاه کلان کسانی که در نظام آموزشی در مقطع ابتدایی می‌خواهند فعالیت کنند، این باشد که در همهٔ زمینه‌ها بچه‌ها هر چیزی را تجربه کنند؛ به جای این که بنشینند و ما برای‌شان جزوه بگوییم.

باباوند: همان طور که گفتیم، بخشی از مشکل این کتاب‌ها به ضعف آن‌ها در عرصهٔ ادبیات

برمی‌گردد و این که از ادبیات ضعیفی برخوردارند و متناسب با فضای ادبیات کودکی که ما می‌شناسیم و انتظار داریم، نیستند. در بحث مفاهیم اجتماعی، به نظرم می‌آید که این‌ها دو بخش دارد: قوانین و اخلاقیات. کار درس دینی قاعداً با پرداختن به مبحث اخلاقیات است.

من از کتاب‌های هدیه‌های آسمان کم مثال زدم. علتش این بود که به نظر می‌آمد پرداختن به کلیت مباحث، مهم‌تر است. کتاب‌ها حاصل اندیشه‌ای هستند که پشت آن‌ها خوابیده. ما نمی‌توانیم پوسته را نقد کنیم و مغز را از یاد ببریم. بنابراین، من سعی کردم آن مغز را نقد بکنم و پیدا کردن مصداق‌ها را از داخل کتاب، به عهدهٔ دوستان بگذارم. هر کسی تورقی بکند و راجع به این مباحث حضور ذهن داشته باشد، می‌تواند مصداق‌ها را به سادگی پیدا کند و کار سختی نیست.

در مجموع، چیزهایی که برای اصلاح کتاب‌های دینی، نیاز داریم به آن‌ها توجه کنیم، این مسائل است: آموزش دینی کودکان، موضوع بسیار مهم و حساسی است. اولین و بهترین کار آن است که ما موضوع آموزش دین را به کتاب‌های درس دینی خلاصه نکنیم. تاریخ ادبیات ما پر است از مضامین و مفاهیم دینی و عرفانی. همین موضوع می‌تواند کلیدی باشد برای استفاده از مفاهیم دینی در دروس ادبیات و یا آموزش فارسی. بدیهی است که در برخی دیگر از علوم، مثل ریاضی و علوم تجربی هم می‌توان از مضامین دینی به شکل غیر مستقیم استفاده کرد. در آموزش دینی به کودکان نمی‌بایست ارزش‌گذاری در کار باشد. دادن نمره به کودک بابت درس دینی، او را از لذت نزدیکی با خداوند دور می‌کند. دادن نمرهٔ پایین و کم‌تر از نمره دیگران، مانند تنبیه می‌ماند و کودک را نباید به سبب درست نیاموختن درس دین تنبیه کرد. کودک نیاز دارد که در تکرار و تداوم، با مفاهیم دینی آشنا شود و انس بگیرد. در آموزش دینی به کودکان باید ملاک باور و اعتقاد مذهبی باشد و نه صرف به حافظه سپردن یک حکم یا موضوع. آموختنی‌های دورهٔ کودکی باید در حدی معتبر باشند که هیچ‌گاه رنگ و بوی کهنگی به خود نگیرند. زبان کودک از زبان علم فاصله دارد. کودک به داستان شنیدن علاقه دارد و بهترین کار در درس دینی، آموختن داستان تاریخ است؛ مانند داستان زندگی معصومین. کودک باید عامل باشد و نه عالم. بهترین کار در کتاب‌های دینی، تشویق دانش‌آموزان به انجام وظایف دینی است. زنگ دینی باید زنگ بررسی اعمال دینی باشد و نه آموزش دروس دینی. دعا و نیایش در تاریخ مذهب ما از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. معصومین بسیاری از تعلیمات‌شان را از این طریق به جامعه منتقل کرده‌اند. دعا می‌تواند متناسب با شرایط و



## هجری:

**آیا اساساً انتقال مفاهیم دینی**

**به بچه‌ها در اولویت است**

**یا انتقال حس دینی؟**

**آیا انتقال تاریخ برای بچه‌ها در**

**اولویت است یا انتقال**

**یک گرایش دینی؟**

**و این ارتباط حسی و**

**مؤلفه‌های دینی در کجا**

**شکل می‌گیرد:**

**در خانواده‌ها یا در مدارس؟**

**آیا ارتباط حسی**

**بدون مؤلفه‌های آشنا**

**امکان‌پذیر است؟ آموزش دینی ما**

**به یک کودک ترک زبان،**

**به همان صورت است که**

**به یک کودک کرد زبان یا یک کودک**

**فارس ارائه می‌شود؟**

**آیا مؤلفه‌های محیطی و**

**خانوادگی شان یک‌سان است؟**

**باباوند:****در درس قرآن هم****آن چیزهایی که نمره دارد،****صحت و سلامت و****درست ادا کردن****کلمات قرآن است.****تنها کافی است که****روخوانی قرآن را****بلد باشیم.****چه اتفاقی می افتد؟****قرآن خواندم و****نمره بیست هم گرفتم****در درس قرآن،****ولی نه متوجه****معنا و مفهوم آن شده ام****و نه آن را در زندگی ام****به کار بسته ام.****در حالی که****در تربیت قرآنی،****هشت روش مطرح شده****که روش الگویی است.****قرآن پیامبران****و امامان را****به عنوان الگوهای برتر****برای زندگی****معرفی می کند**

مسائل روز باشد. آموزش دینی بدون استاد معنا ندارد. وجود کتاب دینی به نوعی پرکننده خلاء «آموزش نفس به نفس» است. با حذف کتاب دینی از سطح مدارس و ارتقای این کتاب به سطح معلمان (یعنی این که معلم جای کتاب را پر کند)، تا حدی می توان این خلاء را پر کرد. در آموزش به کودکان سنین پایین می بایست از تمام حواس آن ها بهره گرفت. استفاده از احساسات در این آموزش، نقش بسیار مهمی دارد. در سنین بالاتر، ملموس بودن مسائل مذهبی هم به این جایگاه اضافه می شود. در بسیاری از موارد نیازی نیست که ما مسائل انسانی و اخلاقی را به کودک و نوجوان آموزش بدهیم، در این موارد، کافی است که ما آن چه را که در وجود هر انسانی نهفته است، کشف کنیم؛ همان موضوع فطرت. گسترش آموزش دینی در پنج ساحت خدا، انسان، جامعه، طبیعت و تاریخ و در سه بخش اندیشه و رفتار و گفتار، می تواند مهم و مثمر ثمر باشد. و نکته آخر این که آموزش دینی باید در طول هفته و در طول روز جاری باشد. چه بسا دعا کردن چند دقیقه ای معلم، پیش از شروع درس، تأثیر بیشتری از آموزش های متمرکز کلاس های دینی داشته باشد. این کلید آخر، بیش از همه قابل توجه است. یک معلم خوب، بیش از هر چیزی می تواند در دل و جان مخاطب تأثیر بگذارد. بهترین آموزش، عمل کردن است.

**حکیمی:** در جلسه قبل، متأسفانه ما نتوانستیم همه مطالب مان را بگوییم. ضمن این که من نقاط قوت این کتاب ها را گفته بودم، ولی تا به نقاط ضعف رسیدیم، دیگر وقت جلسه تمام شد. بسیاری از مطالبی که آقای اکبرلو مطرح کردند، مورد نظر بنده هم بود.

**کاموس:** چه قدر خوب بود که آقای رحیمی هم این جا می بودند و ما نظریات ایشان را هم می شنیدیم. آقای باباوند خیلی در مورد کتاب های هدیه های آسمان صحبت نکردند. من فکر می کنم این کتاب ها نقطه های قوتی دارند که حیف است به آن ها اشاره نشود. در کتاب های دوره گذشته، گذشته از این که حجم کتاب ها زیاد بود و تصاویر کتاب ها تصاویر مناسبی نبود، بیشتر به تاریخ دین می پرداختند. قصص قرآنی و قصه های پیامبران در آن ها بود، ولی در این کتاب ها (هدیه های آسمان)، به خصوص کتاب های سوم و چهارم دبستان، پرسش های بنیادین در مورد زندگی و در مورد این که از کجا آمده ایم و کجا می خواهیم برویم، مطرح شده که در کنار کتاب هایی که به عنوان کتاب کار برای معلم ها آماده شده، بحث ها تکمیل می شود. این ها از نقاط قوت این کتاب هاست. گذشته از این، در کتاب کار از تمام

ویژگی های آموزش مثل نقاشی، قصه گویی و کاردستی استفاده شده که اگر مربی خوبی در این زمینه تربیت شده باشد و از کتاب کار بتواند خوب استفاده کند، قطعاً تأثیر گذاری اش چندین برابر کتاب های دوره گذشته خواهد بود. با توجه به وضعیت غیر قابل انعطافی که در آموزش و پرورش به چشم می خورد، تولید این کتاب ها جای تشکر دارد. کاش آقای باباوند به این نکات هم اشاره می کردند.

نواقصی هم وجود دارد. یکی این که هر چند حجم این کتاب نسبت به سال های گذشته کم شده، با توجه به مباحث سنگینی که در آن آمده، باز حجم کتاب به نظرم زیاد می آید. فکر می کنم وقتی مباحث بنیادین مثل بحث آفرینش و معاد را برای کودکان مطرح می کنیم، در این حجم برای شان سنگین است. همین تفکر که ما از کجا آمده ایم، مدت ها فکر بچه را اشغال می کند. از طرفی، متن های خوبی هم در این کتاب هست؛ مثل این که می گوید پیامبر مثل ما بوده، آب می خورده، می خوابیده، زندگی می کرده و روزی از این دنیا رفته، این ها دین را برای بچه ها ملموس می کند.

**باباوند:** کتاب کار در دوره های جدید کنار گذاشته شده و فقط در یک دوره آزمایشی از آن ها استفاده شده. قطعاً هر کاری محسنات و معایبی دارد که چون من با دوستانی که مؤلف کتاب درسی هستند، نه در ظاهر و ساخت ظاهری کتاب ها، بلکه در بحث مبنایی اختلاف نظر دارم، دوست داشتم بیشتر بحث اختلاف مبنایی را بگویم.

**هجری:** خیلی متشکر از دوستان. من عذر خواهی می کنم بابت نیامدن آقای رحیمی. ان شاء الله در جلسات بعد، سعی می کنیم از زوایای دیگر، موضوع تعلیمات دینی را برای بچه ها دنبال بکنیم. در این میان، چند سؤال اساسی وجود دارد. برای مثال، آیا اساساً انتقال مفاهیم دینی به بچه ها در اولویت است یا انتقال حس دینی؟ آیا انتقال تاریخ برای بچه ها در اولویت است یا انتقال یک گرایش دینی؟ و این ارتباط حسی و مؤلفه های دینی در کجا شکل می گیرد؛ در خانواده ها یا در مدارس؟ آیا ارتباط حسی بدون مؤلفه های آشنا امکان پذیر است؟ آموزش دینی ما به یک کودک ترک زبان، به همان صورت است که به یک کودک کرد زبان یا یک کودک فارس انجام می شود؟ آیا مؤلفه های محیطی و خانوادگی شان یک سان است؟ آیا باید آموزش دینی در کتاب دنبال شود یا به تعبیر آقای باباوند، در کردار و رفتار و گفتارها؟ این ها سؤال هایی اساسی است که فکر می کنم تا پاسخ مناسبی برای آن ها پیدا نکنیم، شاید نتوانیم نظام آموزشی مناسبی را برای انتقال حس دینی به بچه ها طراحی کنیم. در امان خدا. متشکرم.